



- تداعی معانی (۱۸) / عمران صلاحی
- در کتابفروشی مهر / فریدون تنکابنی
- گزارشی از مراسم یادبود ایرج پزشکزاد در پاریس

## پودر

شخصی در یکی از روزنامه‌های عصر تهران پیغام داده بود که: «پودر شدن زیر بمب اتم بهتر از زندگی خفت بار زیر سلطه استعمارگران است».

حالا در شهری که ساکنانش زیر سلطه نرفته‌اند، گشتی می‌زنیم.

۲

در گورستان بزرگ شهر، پودر شهروندان در گذشته را در قوطی‌های مخصوصی توی قفسه چیده‌اند. مردی که لباس مشکی پوشیده، به متصدی آنجا مراجعه می‌کند:

– فردا مراسم بزرگداشت جعفر آقا است. می‌خواستم پودرش را برای یک روز امانت بگیرم.

– لطفاً این فرم را پر کنید، این مبلغ را هم به حساب... واریز کنید و فیشش را برای ما بیاورید.

۳

در داروخانه:

مشتری: «دو بسته پودر اصغراقا می‌خواستم».

داروخانه‌چی: «پودرش تمام شده، اگر پمادش را بخواهید، داریم».

## موضوع

مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری کره جنوبی گفت: موضع کره شمالی در مورد مذاکره بر سر برنامه اتمی این کشور نرم تر شده است.  
لابد از همان پماد یاد شده مصرف کرده است.

## به شدت

وزیر خارجه اسرائیل از سوریه خواست چریک‌های حزب‌الله را به شدت از جنوب لبنان بیرون ببرد.  
یاد یکی از اماکن عمومی افتادیم که روی دیوارش نوشته بودند: از استعمال دخانیات به شدت خودداری فرمایید.

## لکنت

ما که می‌گوییم لکنت، فقط به یاد لکنت زبان می‌افتیم، در حالی که لکنت‌های دیگری هم داریم. مثلاً لکنت دست که خارجی‌ها به آن «پارکینسون» می‌گویند و ما همیشه آن را با «آلزایمر» اشتباه می‌گیریم. همان‌طور که عمه ما «لورل» را با «هاردی» اشتباه می‌گیرد. عمه گرامی مشکلش را حل کرده و به آن دو، می‌گوید «خیکی، لاغرو».

به شخصی گفتند: شنیده‌ای اکبر آقا «زانتیا» گرفته؟

پرسید: از «ایدز» بدتر است؟!

بله داشتیم می‌گفتیم علاوه بر لکنت زبان، لکنت‌های دیگر، هم وجود دارد. ما خودمان چند وقت پیش لکنت پا گرفته بودیم، یعنی پایمان نمی‌توانست پله‌ها را تلفظ کند! و یک مقدار پست مدرن شده بود.

گاهی هم جامعه دچار لکنت می‌شود. بعضی از متخصصان، لکنت زبان را در شش جلسه برطرف می‌کنند، اما نمی‌دانیم لکنت جامعه در چند جلسه برطرف می‌شود.

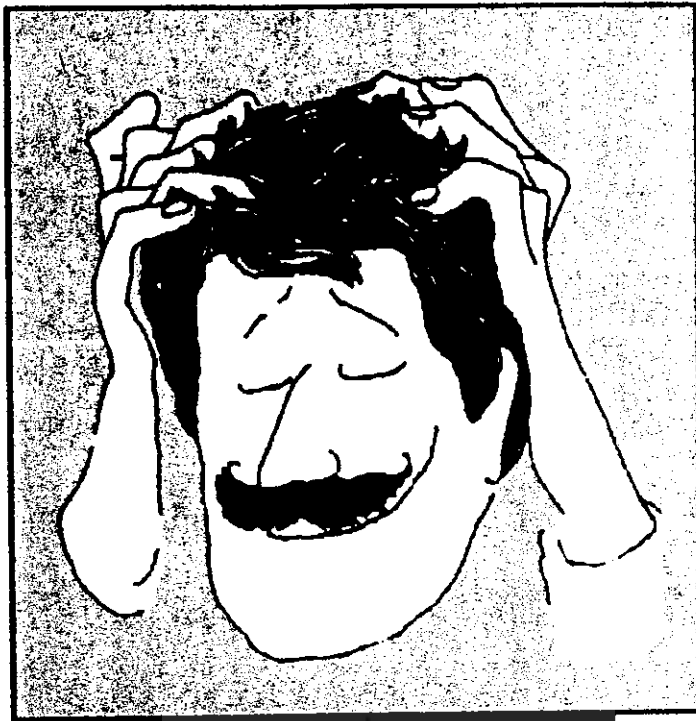
## هرگز حسد نبردم

سعدی غزل معروفی دارد که با این بیت شروع می‌شود:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی  
الا بر آنکه دارد با دلبری و صالی

محقق ارجمندی در نامه‌ای به مجله بخارا بیت فوق را چنین تغییر داده است:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی  
الا بر آنکه دارد با علم شور و حالی



بیت سعدی لابد مال سنین جوانی بوده است، بیت بعدی هم به نظر می‌رسد مال میانسالی باشد.

بینیم این بیت در کهنسالی به چه شکلی در می‌آید:

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی      الا بر آنکه دارد در منقلی زغالی

### اشتباه

— زمانی بود که صفدر تقی‌زاده را با محمدعلی صفریان اشتباه می‌گرفتند. حالا هم او را از نظر تصویری با شمس لنگرودی اشتباه می‌گیرند و گاهی دیده می‌شود در مطبوعات زیر عکس او نام شمس را نوشته‌اند. لنگرود کجا و آبادان کجا.

— این که چیزی نیست، چند وقت پیش یکی از روزنامه‌های پرتیراژ مقاله‌ای درباره طاسی چاپ کرده بود و عکس یکی از مترجمان معروف را بالای مقاله گذاشته بود و زیرش نوشته بود: این عکس جنبه تزیینی دارد.

### گمشده

در نمایشگاه بین‌المللی، گوینده‌ای اشتباه کرد و در بلندگو گفت: پسر بچه‌ای به نام سعید

سیمتاب گم شده. از نامبرده تقاضا می شود یابنده را به محل اطفال و اشیاء گمشده تحویل داده رسید دریافت نماید.

### آب موتور

در چاده ای دیدیم تابلویی زده اند رویش نوشته اند: «سبزیجات تازه با آب موتور!»  
یاد یک رباعی از حکیم ایام غیر نیشابوری افتادیم:  
این آب سیه، شلیل نابی بوده است      وین لای و لجن، سیب گلابی بوده است  
این سبزی خوردن که در اینجا بینی      سرورده جوی فاضلابی بوده است

### حکایت آتش و پنبه

عنوان مطلبی ست در یکی از روزنامه‌ها، از قدیم هم گفته‌اند نباید آتش و پنبه را کنار هم گذاشت.

مسئولان برای این که آتش کنار پنبه قرار نگیرد، تدابیری اندیشیده‌اند. مثلاً خندیدن. بازی کردن، دویدن، دوچرخه سواری، پوشش مناسب برای جست و خیز و هواخوری را برای پنبه‌ها محدود کرده‌اند.

اخیراً هم دستور داده‌اند پنبه‌ها رنگشان سفید و روشن نباشد، چون باعث جذب آتش می شوند.

بیت عاشقانه:

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمع‌اند      ای «پنبه» بیا رحم به تنهایی ما کن

### لطیفه

شخصی بالای درختی رفته بود و داشت میوه می چید. باغبان سر رسید و گفت: «فلان فلان شده، بالای درخت مردم چه کار می کنی؟»

آن شخص گفت: «مگر شما نمی روید برای خانمتان رخت و لباس بخرید؟»

باغبان پرسید: «اینها چه ربطی به هم دارند؟»

آن شخص گفت: «خب، حرف حرف می آورد.»

حالا چیزهایی که ما در «تداعی معانی» می نویسیم، تقریباً چنین ربطی با هم دارند.

در کتاب زینت المجالس خواندم:

«روزی قیس را بر قبیله بنی کعب... عبور افتاد. اتفاقاً در آن روز مردان قبیله مکان خود خالی گذاشته به طرفی از اطراف رفته بودند. قیس تشنه گشته به در خیمه حباب کعبی رفته آب طلبید. دختر حباب - لیلی - از خانه بیرون آمده قدحی آب در دست. چون نظر قیس بر طلعت دلارای لیلی افتاد، به یک دیدارش افتاد، آنچه افتاد...»

فکر کردم مجنون که شاعر هم بوده، باید چنین غزلی گفته باشد. این طوری حرف توی دهن مردم می گذارند!

### غزلِ ناگفته

تشنه‌ام، تشنه، آب می خواهم  
چشمه‌ای در سراب می خواهم  
از دو چشمت دو تا پیاله می  
وزلبانت شراب می خواهم  
با نگاهم سؤال‌ها کردم  
از نگاهت جواب می خواهم  
کاش می شد تو را ورق بزنم  
قطعه‌ای شعر ناب می خواهم  
نام تو، جرعه - جرعه، روی لیم  
تشنه‌ام، تشنه، آب می خواهم



۸۱/۴/۱۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱۸۴

این هم یک شعر دیگه

### باران

بر سرش چتر گرفتم.

دیدم

او خودش باران است

۸۱/۷/۴